



نوبت مردها رسید

علی بزرگیان
ali.bozorgian@gmail.com



۱- چند هفته پیش در همین ستون از پارادوکسیکال بودن سینما و تلویزیون ایران سخن گفته شد. کانال‌های مختلف تلویزیون و سینما پیام‌هایی را برای مخاطبان ارسال می‌کنند که گاهی این پیام‌ها با هم در تناقض هستند. در حالی که در برنامه‌های خبری و نیز مستندهای تلویزیونی همچون «شوک» عمل‌های زیبایی یا رفتن به فست‌فودهای نقد می‌شود، در جایی دیگر و برنامه و کانالی دیگر چهره کلوزآپ بازیگری در سریالی به نمایش درمی‌آید که تنها می‌تواند تبلیغی برای عمل زبانی باشد. در نگوشتی لاغری و خطرناک بودن عمل لاغری سخن گفته می‌شود اما در مخاطب، در کنار این، گاهی این پیام‌ها در تناقض با پیام‌های دیگر است. به عنوان مثال، در برخی دستگاہا رایج است. در سریال شبانه‌ای، یکی از شخصیت‌ها از ربا و دریافت پول و بازپرداخت بیش از مبلغ اولیه آن توسط برادرزاده‌اش، خواست. به آسمان رفته و آن را جنگ با خدا می‌نامند. در حالی که این همان مکانیسمی است که امروزه در تمام بانک‌ها رایج است.

۲- بدن در غرب و پوشش در ایران مستقیماً در یک حوزه سیاسی درگیر است. به تعبیر میشل فوکو فیلسوف فرانسوی برای بدن و پوشش سرمایه‌گذاری می‌شود، نشانه‌گذاری می‌شود، تربیت می‌شود و نزاع صورت می‌گیرد. اگرچه در سال‌های اخیر مساله پوشش زنان با شروع فصل گرما به یک مساله اجتماعی تبدیل می‌شد این بار با انتشار مدل موهای آقایان، این مردان بودند که پوشش آنها هدف قرار داد شد.

در مساله پوشش زنان مواردی از قبیل بحث مساله پوشش و چگونگی مواجهه با آن و نیز نسبت میان زن و پوشش‌اش و چگونگی این رابطه و تاثیر آن در موضع‌گیری‌های رسمی و جامعه مدنی مورد توجه بود. وقتی مساله پوشش در عرصه عمومی مطرح می‌شود بیشتر نگاه‌ها و تاثیرات با اعتراضات معمولی به جنبه اول این موضوع می‌شود و حوزهای و جنبه‌های دیگر مغفول می‌ماند. اگر زن به سبب زنگ‌زنانی شناسایی می‌شود که از بابت آن، درگیرند، بسیاری پیش از مردان نسبت به مسائل جسمی و بدنی خوش حساس بودند و هستند این‌بار مردان هستند که به پوشش و مدل پوشش شدن و سبب دخالت دستگاه‌های مسوول شده‌اند. چگونگی «پوشش» زنان را تنها خود زنان، به تنهایی مشخص نمی‌کند، بلکه دیگری نیز در این میان، بسیار فعال و تاثیرگذار است. این دیگری، همان مرد است، خواستش مرد و نگاه مرد است که خود امروزه می‌بینیم در همان موقعیتی قرار گرفته که پیش از این زنان قرار گرفته بودند.

۳- ابراز احساسات به تصویر خویش پر پرده و تمایل به «خفاشدن شدن»، پدیده جدید تکنولوژیک در فوتبال دنیاست. در اسنادپوهای ورزشی، میل به دیده شدن، وسیله‌ای است برای رونق فوتبال و ایجاد نشاط در تمام لحظه‌های مسابقه. در ورزش جهانی- رسانه‌ای، همه ملتها به دوربین و تصویر و افکنش نگاه می‌دهند. تماشاگرانی که کاملاً صورت خود را در رنگ پرچم کشورشان درآورده یا ماسک به صورت خود زده‌اند، به واقع خود را در نشانه‌های ملی کشورشان منحل می‌سازند. تماشاگران فوتبال هرچه بیشتر توجه را از فرد به کشور معطوف می‌کنند. همچنین تماشاگران، با رفتارهای خویش، بازی را تفسیر می‌کنند. تیمی که بازی را باخته، تماشاگرانش در حالی که بازی نمانده، ورزشگاه را ترک می‌کنند. آنها با این رفتار ناامیدی خود را نمایش می‌دهند. جام جهانی عرصه نمایش و رقابت فرهنگ‌ها است. و چه مضحک بود که مجریان برنامه‌های ورزشی موفقیت تیم‌های آسیایی را برای ما ایرانیان نیز مهم تلقی می‌کردند. در این آسیا که شرکت تیم‌های ملی و نیز حضور تماشاگران درفرق تیم‌ها، و نمایش آنها از رسانه‌ها، نشان از اهمیتی دارد که تنها با «تجا بودن» درک و فهم می‌شود. اهمیتی که ایران را از آن دست داد.

سکانس آخر

انتقاد شدید از مایکل مور به اتهام سرقط ادبی
مایکل مور خالق آثار مستند و انتقادی نظیر «من و راجر» و «سینگو» به دلیل استفاده شخصی از مقاله‌ای در روزنامه «تاسکویل نیوزنسنتیل» و بدون در نظر گرفتن حق مولف و بدون ذکر منبع، مورد انتقاد قرار گرفت. جک لیل سردبیر روزنامه «تاسکویل نیوزنسنتیل» در این باره گفته مایکل مور یکی از مقالات روزنامه به همراه یک فایل ویدئویی را بدون ذکر منبع و با حذف لوگوی آن، روی وبسایت شخصی خود قرار داده است. به گزارش ایسنا فرانک مانگر مولف حقیقی مقاله نسبت به این سرقط ادبی به جک لیل هشدار داد و لیل پس از آن با مور تماس گرفت و از او خواست مقاله را از روی سایتش بردارد. پس از اینکه مور به خواسته لیل اعتنا نکرد، سایت شخصی‌اش به دلیل استفاده غیرقانونی از مقاله مذکور مسدود شد. مایکل مور یکی از مخالفان قانون حق مولف به شمار می‌رود. او در سال ۲۰۰۷ یک انتشار مقاله‌ای در مجله «مانتلی پیوپو» اعلام کرد، داندلور را در آثارش توسط افراد برای او اهمیت چندانی ندارد. بنابراین می‌توان گفت ظاهر استفاده شخصی از مقالات، فیلم‌ها و دیگر آثار هنرمندان، نویسندگان و عکاسان برای مور پدیده به شمار می‌رود.

استالونه: آسیب دیدنم خوش‌یمن است
سیلوستر استالونه حین بازی در فیلم «دوراندختنی‌ها» دچار آسیب شد. این بازیگر ۶۳ساله پس از آسیب دیدن حین شلیک گلوله در فیلم «دوراندختنی‌ها»، بازی صحنه‌های خطرناک را به بدگلکاران سپرد. استالونه در این باره گفت: «نشانه خوبی است، چراکه هر بار حین بازی دچار حادثه شدم. این فیلم، اثری مطلوب از کار درآمده است.» به گزارش ایسنا، از جمله فیلم‌هایی که سیلوستر استالونه در آنها دچار آسیب‌دیدگی شده می‌توان به راکی ۲ و ۳ و آخرین قسمت ریمو اشاره کرد. فیلم «دوراندختنی‌ها» مردانه امسال در انگلیس اکران خواهد شد.

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آراژنتین، خیابان زاگوس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ -
تمایر: ۸۸۶۷۷۶۹۶

توزیع: شرکت ناوآران جهان رسانه ایرسا -

تلفن: ۸۸۸۲۳۳۰۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹، تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶



سال پنجم ■ شماره زیایی ۱۰۱۷ ■ شماره ۹۳ دوره جدید ■ چهارشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۹ ■ ۱۲ شعبان ۱۴۲۱ ■ ۲۱ جولای ۲۰۱۰

یادداشت‌های شهر شلوغ

در کمال خونسردی

جواد طوسی

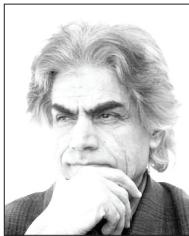


بخشی از نشانه‌شناسی تصویری روزنامه‌های این‌دوران را در چهره‌های با دست‌استنار شده‌ای می‌بینی که گویی شرارت را در وجود خود پنهان کرده‌اند. صفحه حوادث روزنامه‌ها با این عکس‌ها و مجرمان رویگردان از دوربین و عناوینی از این دست، هویت پیدا می‌کند: «پایان کار سارق مسلح در دومین سرعت»، «دستگیری جوان‌ترین قاتل سریالی ایران»، «زیرزمین تاریک، مخفیگاه زورگروان خشن»...
پارادوکس‌ها در این کلیشه‌های تصویری و عناوین غلط‌انداز کنار می‌آیند تا چراغ یکی از صفات پرطرفدار خود را روشن نگه دارند. تمرین و تداوم «خشونت» در بستر یک جامعه را به عنوان زنگ خطر و هشدار بالینی باید جدی گرفت. تشدید خشونت و تمایل شدن اشخاص به اعمال ناهنجار و رفتار به‌زحاکانه نشان از دور افتادن جامعه از تعادل و توازن دارد. بله می‌توان این واقع‌بینی تلخ ولی دلسوزانه را به شکل دیگری بر گزار کرد. مثلاً این سیر فزاینده را در سبکلب طبیعی یک جامعه در حال توسعه دانست، یا با ارائه یکسری آمار و ارقام گفت که وضع ما در مقایسه با دیگر کشورها به مراتب بهتر است. اما بد نیست در کنار این همه مصاحبه و میگزید اخلاقی و رسانه‌ای، کمی هم به بررسی علل و عوامل بروز تشدید خشونت و تمایل شدن اشخاص به اعمال ناهنجار و رشد اخلاقی و اختلال در احساسات عاطفی و غریزی و فقدان توانایی سازش با محیط، تضادهای درونی و تناقضات شخصیتی در بخشی از افراد جامعه شهری بپردازیم. باید بدپذیرم که دیگر نمی‌توان تنها با نگاه کلاسیک و تقسیم‌بندی جرم‌شناسان و روان‌شناسان مشهوری چون «لمبروزو»، «دی‌تولویو»، «کرچمر»، «کین برگ»، «چارلز گورنیک» و «روک» با جامعه پیچیده و خشونت‌زده معاصر روبه‌رو شد و به روانشناسی بالینی مجرمانی پرداخت که سیر قهقراپی اخلاقی داشته‌اند و فاصله میان «دهمه چهل» و یک رادیو بود و برنامه‌ای در آخر شب به نام «شهری در دل شهر ما» که پای صحبت مجرمان زندانی می‌نشست، حرف‌های این افراد دربند نشان می‌داد نقش

پیشنهاد اول: دو کتاب شعر و یک زندگینامه

سرزمین رویاها

علی باباچاهی



شده، خوانده و به همین دلیل، شیراز و ایران و توصیفات شعرا برایش این کشور را خیال‌انگیز و جان‌پرور کرده است. او بی‌آنکه ایران را دیده باشد این شعر بلند را سروده است. سرگی سینین از شاعران معروف روس است. بابایان قافچه‌امیز عمر این شاعر باعث شد من آثار زیادی از او را در مورد مطالعه قرار دهم. روزی پیکر این شاعر خلق‌پو که در چوبه دار در سن پترزبورگ پیدا شد اما اینکه او خودکشی کرده یا کسی او را خلق‌آویز کرده، هنوز در ابهام است. با این همه در آثار سرگی سینین اشعار قابل تاملی مثل «دبرود» وجود دارد اما خواندن کتاب «مریامه‌های ایرانی» را از آن جهت توصیه می‌کنم که شعر خشن دربراه ایران از زبان یک شاعر روس خالی از لطف نیست. این لذت را تجربه کنید و توصیفات سرگی سینین را در سرزمین رویاباشی از دست ندهید.

۲- «وقتی استالین مرد با اینکه او خفقان را در جامعه حاکم کرده بود، مردم، روشنفکران و حتی خود من برای او یک ریختنیم و برای آن زمان این خیلی طبیعی بود اما وقتی پرده‌ها کنار رفت متوجه شدم با وجه چهره هولاکی روبه‌رو بودیم.» نقل به مضمون این جملات یوگنی یفتوشکو در یک مقدمه کتاب «پیوندنهای نابپا» آمده بود، به قدری عجیب بود و مرا به فکر فرو برد که کتاب را در دست گرفته و تمام شعرهای آن را خواندم.شعرخوانی و نحوه‌اجرای

اتاق نویسنده: جین آستین در همیشایر

میز کوچکی که باقی ماند

جین آستین چندی پیش از مرگش در دفترچه یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد: «بنها را با قلم‌ویز نازک دو‌نیمی می‌نوسم که جای مستثنی از عاج خوش‌تراشی است که دلم را می‌برد.»
رمان‌های او مینیاتور نبودند، اما برای آن نوشتنن انگار همه چیز، حال و هوای یک مینیاتور را داشت. یک میز طریف از چوب گردو که سطح آن گرد بود و روی سه‌پایه طریفی قرار گرفته بود، شاید کوچک‌ترین میزی بود که آن روزها خراط ولایت جین آستین ساخته بود. پشت همین میز بود که او از خلال طرح‌هایی که می‌نوشت تبدیل به یک نویسنده شد. روی همین میز کوچک بود که فهمید بهترین‌ها برای نوشتن این است که او از تجربه‌های خودش بنویسد. تا پیش از خریدن این میز و پیدا کردن یک کنج آرام داستان‌هایش را در اتاق زیر شیروانی خانه کشیش پدرش در «همیشایر» می‌نوشت. او وقتی این کتاب را پیدا کرد که خانواده‌اش در سال ۱۸۰۰ به شهر باث مهاجرت کردند و چندی بعد انتشار قفچه‌هایش در همین خانه جدید بود که خورده، اما او در این شهر نمی‌توانست بنویسد، انگار او به یک گویم می‌رساند و حلاقیقت آن است که گویم می‌رساند و لذتی دارد.» در همین گوشه دنج بود که نغمه‌هایی به لندن فرستاد و اقبالش را برای چاپ رمان‌هایش در لندن امتحان کرد. جین آستین در سال ۱۸۱۷ درگذشت.



سال پنجم ■ شماره زیایی ۱۰۱۷ ■ شماره ۹۳ دوره جدید ■ چهارشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۹ ■ ۱۲ شعبان ۱۴۲۱ ■ ۲۱ جولای ۲۰۱۰

آخر

□

درددل‌های غیررسمی: جماعتی که خاطره‌هایش را باد به سفر می‌برد

به مولوی بروید برای وداع

محمد عاقبتی



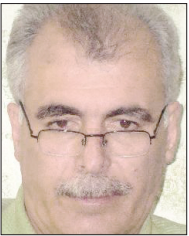
مهر تیه: شاید این نوشته از آخرین یادداشت‌ها برای خداحافظی و واپسین یادنگاشت در لحظه به حافظه سپردن یک میراث جمعی نتارتی باشد؛ میراثی که به زودی به خاطره بلندمدت و تاریخ کوهستاد ما خواهد پیوست، و ما قاطعانه پذیرفتیم که ناتوانیم. چون دیواره همه با هم نبودیم. تازه اگر همه حتی مقتدرانه هجوم می‌وردیم-برای افسار نگرانی ناامیدی‌مان چه کسی ارزنی برای آن قائل بود. اصلاً مدتی است که آیا کاری از دست ما برمی‌آید؟ اصلاً مگر ما کی هستیم؟ جماعتی که خاطره‌ها و رویاهایش را باد به سفر می‌برد و تنها می‌تواند، ناگامی‌هایش را در طاقچه‌های خات‌نشان میان تلی آگهی و برنوشت بایگانی کند. ما جماعت نتارتی هیچ‌گاه در برابر زائل شدن یک حق، همچون سواری خندان و ببروز به چشم نیامده‌ایم. و شما مسوولان عزیز که دستت یازیدن به عاقله موجود در قلب‌هایتان رویا است، به ما ثابت کردید که ریش سفید و چهره مضطرب یک هنرمند دیگر کارایی ندارد. شرفش صندلی برای رستوران و سفره و نمکدان و بشقاب دادید برای کاربری جدید سالن؛ از لالازار چراغ‌های رنگی خرید کردید؟ نامش را چه خواهید گذاشت، «سلف سرویس مولوی»؟ راضی شدید هیچ کس صدایش در غایت، از فکر مذاکره و درخواست خالی شما را در خود احساس می‌کند، و منتظر وداع با شماست. و شما مسوولان، امیدوارم که در کمتر از چند روز آینده چرخ روزگار طوری بچرخد، که همه به این نوشته تلخ من بخندند و شما ثابت کرده باشید که نگران فرهنگ و هنر هستید، که این آرزوی همه نتارتی‌هاست. در غیر این صورت هنگامی که از پنجره باز اتاق‌هایتان به محوطه سبز جلوی سالن مولوی نظر می‌اندازید، در این دینختن همه‌پهمان متین و موقر جشن‌های مناسبتی بی‌دلیل، لذت می‌برید، نفرین جماعت نتارتی را در قفسای تالار پخش شده نیز خواهید شنید، و چیزی پنهان درون‌تان را به درد خواهد آورد. اگر ندانستید این چیست و از کجاست، این یادداشت را به یاد آورید و این روزها را برای آخرین بار به دوستانم بفراش می‌کنم به دیدار سالن مولوی بنشایید.

□

میراث مکتوب: کاش رئیس سازمان شهر تهران سکوت می‌کرد

تیغه لودرها در کمین دبیرستان مروی

شیرزاد عبدللهی



شاهزاده قجر، حاج محمدحسین‌خان معروف به خان مروی، در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه حاکم مرو بود. اینک‌با همه روح‌ممل کردند و متمدن‌حسین خان شکست خورد. اموال منقولش را برداشت و از راه کابل به تهران آمد. زمینی که هم‌اکنون محل دبیرستان مروی و مدرسه علمیه مروی روی آن ساخته شده باغی بود که خان مروی آن را خرید. حوزه علمیه مروی ادعا می‌کند این زمین‌ها موقوفه مدرسه علمیه مروی است که اولین متولی آن میرزا مسیح استرآبادی بود و بعد از انقلاب تولیت آن بر عهده آیت الله مهدی‌نقی است. در دوره رضاشاه بیرونی فرهنگی در باغ احداث شد که اول دانشکده هنر بود و بعدها دبیرستان مروی شد. مسوولان مدرسه علمیه مروی به روایت رنگ و بوی سیاسی می‌دهند و می‌گویند رضاخان به خاطر مخالفت با روحانیت این زمین را غصب کرده و مدرسه جدید ساخته است. اما عده‌ای هم می‌گویند دولت وقت با تمهیدات قانونی این زمین را تصرف کرده است. چند سالی است این پرونده گه‌به گه‌به جریان افتاده است. متولی موقوفه مروی که چیزی کمتر از استرداد دبیرستان راضی نیست. باغ مروی که زمانی قلمرو رهبر هیست. خواندن کتاب و تجاری شلوغ است و دبیرستان مروی واقع در کوچه مروی و در خیابان شلوغ ناصرخسرو در محاصره مغازه‌ها و انبارهای فروش لوازم آرایشی است. دبیران مدرسه مروی می‌گویند بازرغوش‌ها برای بولند دبیرستان و مدرسه پلاژ دندان تیز کرده‌اند و حتی صحبت از نوشتن پیش‌قرارداد و تهیه نقشه‌های معماری پاساژ در میان است. البته روابط عمومی حوزه مروی این خبر را تکذیب می‌کند. تا حالا همه چیز علیه دبیرستان مروی بوده؛ دبیرستانی که شورای عالی آموزش و پرورش آن در کنار مدرسه دارالفنون مدرسه ماندگار اعلام کرده و نام آن در فهرست آثار ملی ثبت شده است. دولت هم در این قضیه به جای دفاع، در کنار مدعی ایستاده است. می‌رولوجی مسوول روابط عمومی حوزه علمیه مروی می‌گوید: «ژنیس جمه‌ور هبتی را تشکیل داد و مسوولان آموزش و تهران هم مثل حاجی‌بابایی سکوت می‌کرد.

پیشنهاد دوم: منهای دو به کارگردانی داوود رشیدی

همه بیش از یکی دو هفته وقت نداریم

حسین پاکدل



غریقت. پشت ماسک‌های خودفریبی، همه گم و گول و گنج‌انداز انگار وظیفه‌ای جز بودن برای بودنی مقدر ندارند و دور مانده‌اند از فضیلت‌های فطری. هیچ چیزشان واقعی و از خود نیست، نه جهت حرکت‌شان و نه پناه آغوش‌هاشان، نه جنجین‌های در دامان‌شان و نه سلول‌های خالی مایمانده‌شان، همه در هیروئت‌اند انگار. حتی نسل‌های نو و نیماده اگر هستند هرگز نخواهند آمد. با اعلام بی‌رحمانه پزشکی معالج معلوم می‌شود هر دو درگیر بیماری‌ای لاعلاجند و یکی دو هفته بیشتر زنده نیستند. دو مرد تصمیم می‌گیرند با زدن به سیم آخر از بیمارستان بگریزند، اما به کجا؟ نه خانه‌ای دارند نه پولی در دری و نه دل‌های تپنده منتظری. به سفر می‌آیدشورای آن آغاز می‌شود سفر رفته بود و خانه آوار بود. او در فترقه اجتماع با هدف رسیدن به سرزمین آرزوها و رویاهای تعبیرنشد، به جنگلی سرسبز پر از درختان تاج، به میان انبوه موسیقی هنر مزون نوک زن نابیدای دارکوب‌ها بر سباز درخت‌های سوزنی، در منزل این سفر فرشتگان اشاعه عشق است، و دوستی و پیوند ر ساندن هیچ‌های سترون و جامانده به همه چیزهای در شتاب و گذرنده، اما در این ریز سر و شب و شب در روز در فضولی بهم ریخته از گرما و سرما و باطبعی زمان و مکان، به کشفی هولناک می‌رسند. انگار تمامی آدم‌های پشت دیوار در سردی و وادادگی ... و مگر هدف نمایش جز این است؟

تیم برتن «مانستریو کالیس» را کارگردانی می‌کند

مهر: تیم برتن فیلمساز آمریکایی مشغول مذاکره با استودیو دریم ورکس است تا فیلمی با عنوان «مانستریو کالیس» را بر اساس یک بازی بسازد. به نقل از ویرایتی دیک زانوک و روی لی تیهی‌کنندگی این پروژه را بر عهده دارند و فیلمنامه فیلم را مت ویلسن ابداع‌کننده این بازی با همکاری جان آگست می‌نویسند. «مانستر پوکالیپس» به احتمال زیاد به شیوه سب‌بعدی فیلمبرداری می‌شود و قرارداد نهایی میان برتن و دریم ورکس در هفته‌های آینده به امضا می‌رسد. همچنین تیم برتن فیلم «سایه‌های تاریک» را بر زودی کارگردانی خواهد کرد که به احتمال زیاد جانی دپ در آن به نقش آفرینی می‌پردازد.

تهران: اذان ظهر ۱۳:۱۲ اذان مغرب ۲۰:۳۸ اذان صبح فردا ۴:۲۴ طلوع آفتاب ۶:۰۴



بهترین بیا

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com
کرگدن نامه

اگل بود به سیزه نیز آراسته شد. هوایابی تنفس نداشتیم که گفتند آب هم برای آشامیدن ندارد. این را که دیگر مخالفان از خودش درنیاورده. وزرا و نمایندگان دوره اصلاحات هم که نگفته‌اند، بلکه خود صاحب علم، خود وزیر کابینه دهم، با لسان مبارکش فرموده که تهران قابل آشامیدن نیست. پس به جای تکذیب، بهتر است قیل چاره کنید و به دست مردم هراسان از این نوع اخبار بد، یک لیوان آب گوارای سالم بدهید که شایع است این متاع تنج کمپاب شده. العهده علی‌الزوی شنیدم از بعضی دانشجویان تفقه که دیروز و دیشب هرچه دنبال آب آشامیدنی گشته بودند، پیدا نکرده بودند. بعضی‌ها می‌گویند به دلیل قطع برق کارخانه‌ها، تولید آب معدنی و آشامیدنی کم شده و بعضی‌ها می‌گویند کمپانی‌ها دارند برای کودکان بازار گرمی می‌زنند. هر چه هست بهتر است به جای تکذیب و امید واهی به مردم دادن، یک فکر اساسی کرد و همچنان که برای هوا فکر بکر کردند و پرونده‌اش را بستند، برای آب هم تیر به نشان بزنند و غلله را بخواهند. نه که بعضی از مسوولان طو سالیان اخیر، مدام تکذیب کرده‌اند و حریف را به دروغ و دغل متهم کرده‌اند، عادت کرده‌اند و گاهی یادشان می‌رود که خبر از ناحیه خودشان صادر شده. بدون آنکه به اسم گوینده نگاه کنند، جعلتاً اول تکذیب می‌کنند تا بعداً ببینند چه باید بگویند. حالا توی آب، بلبلیشو فکر می‌کنید م‌مولوی می‌رود؟ مثل اسفند روی آثار دلم بالا و پایین می‌شوم. آن وقت بگیرم به خوام که ببینم روح رفیق‌ام در این باره چه می‌گویند؟ توی همین عالم بیداری هم ندید بهتان می‌گویم که تا اصل خبر را بشنوند، چه می‌گویند؟ چه خواهند گفت؟ جز اینکه «آقا اینقدر این آب درجه یک آشامیدنی چون اشک چشم را پای درخت و روی ماشین و توی مستراح ریختید و کثران نعمت کردید که عاقبت به اینجا رسیدید که باید آب چاه را تصفیه و راختی تصفیه می‌شود؟ بی‌رو و برگشت تقصیر خود مردم هم هست که در مصرف آب افسند، بی‌مالیتی کردند که عاقبت صدای خودشان هم مرآمد. من که این کاره نیستم، اما اهل فن می‌گویند بهترین آب دنیا آب اول آب پاره بوده، بعد آب پاریس. اما ما با بهترین آب دنیا چه کردیم؟ اینکه نیترا آب امروز تهران زیاد شده و به جز خطرناک رسیده به همین معناست که ما اول با خود خودمان آب درجه یک را به فاضلاب فرستادیم و حالا برای تصفیه همان فاضلاب که قاطی آب شرب شده، به خنس خورده‌ایم. اجازه بدهید که یک امروز به جای نقل قول از ارواح قلندر از یک پیرمرد فقیدلندر بزگوار، احسان تراقی- که عمرش دراز باد- نقل قول کنم و از جملات او که در ۲۰ سال پیش ایراد شده، جمله‌ای بیاورم. من البته این جمله را در یکی از مصاحبه‌های هفت، هشت، ۱۰ سال پیش خوانده‌ام. این پیرمرد ریش‌سفید تعریف می‌کند بجاش، مثل بلبلیون، بچه دیگر، وقتی آبی دستنویی می‌رفته که مسواک می‌زنند، تمام مدت شیر آب باز می‌گذاشته تا کارش تمام شود. شما هم همین کار را می‌کنید، نه؟ راقی می‌گوید (نقل به مضمون می‌کنم و از روی حافظه خراب من به بجهام گفتم اگر این روش را ادامه دهی، ۳۰۰ -۴۰۰ سال بعد باید متخصص از فرنگ بیاید که فاضلاب و سپاب و پیشاب تو و هم‌نسلان تو را تصفیه کند و به نمدت‌اند، آفازده تراقی نصیحت پدر او گوش کرد یا نه، نمی‌دانم ولی آنچه مسلم است این است که او شوش را با آب و گوش شکرند و بی‌خیال نیترا و امویات و آوره، سد کرج را منبع لایزال فرض کردند و همه را با سیفون به فاضلاب ریختند و حالا این شده اوضاع و احوال‌مان. البته مسوولان هم تقصیر نیستند که باید زودتر از اینجا فکری می‌کردند و جلوی فاضلاب‌ها بهترین آب دنیا را می‌آفریند. راستی، حالا مطمئند که مردم فرودست پول خرید شیشه‌های آب معدنی را دارند؟

درگذشت رحیم رضازاده‌ملک

مرگ قافله‌سالار دانش

تا ۲۲ تیرماه که رحیم رضازاده‌ملک نصاب بر خاک کنسید، نزدیک به ۴۰ سال، با کار و کوشش فکری، از خود چهره‌ای به یادگار گذاشت. گرچه او تحصیلات دانشگاهی خود را در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در امور مالی و حسابداری در دانشکده شرکت نفت در تهران و دانشگاه تهران گذراند، و مقاله‌های تحقیقی متعددی در مجله‌های تخصصی چون «سیناسیر خبریه» انتشار داد اما در کنار آن او به تاریخ نیز علاقه‌مند بود. نشانه این علاقه‌مندی در دوران دانشجویش بود. او در کار تحصیلات خود در دهه ۱۳۲۰ به مطالعه و پژوهش در مسائل تاریخ معاصر، به ویژه انقلاب مشروطه، و زبان و ادب پارسی روی آورد. علاقه و سخنرگوشی او در این عرصه به جایی رسید که دو دهه آخر زندگی، پژوهش‌های فرهنگی و تاریخی و ادبی را بر حوزه اقتصاد ترجیح داد. او از دهه ۱۳۳۰ به بعد همواره به دلیل تمایلات سیاسی خود، تحولات سیاسی ایران را دنبال می‌کرد. در دوران تحولات سیاسی ایران که در نهایت به انقلاب منجر شد، به گرایش‌های ملی‌گرایانه خود، با نگاهی انتقادی به گذشته انقلاب سیاسی دهه‌های ۳۰ و ۲۰ می‌نگریست. همین نگرش نقادان خود که سبب شد، او در دوره انقلاب ۵۷، تنها در مقام یک ناظر، نظارگر باشد. بی‌اشک، بی‌اشک، زبان و ادب فارسی، به سیاسی به مبارزه بپردازد. اما دوری گزیندن از سیاست، نه به سال ۵۷ ختم بلکه به بعد از آن سال و دهه‌های بعدی نیز کشیده شد. از میراث فکری او می‌توان به ۳۵ عنوان کتاب، ۸۰ مقاله در حوزه‌های تاریخ، متون، زبان و ادب فارسی، خیام‌شناسی و تقویم اشاره کرد. آثار مختلف او در حوزه‌های گوناگون سبب شده امروزه نتوان عنوان خاصی برای دکتر ملک در نظر گرفت. از کتاب «حیدرخان عموقلی، چکیده انقلاب» (انتشارات دنیا، ۱۳۵۲) که کتاب تحقیقی درباره شوریدگی یک انقلابی است تا «سوسمارالدوله» (۱۳۵۴) که روایتگر بخشی از تاریخ ایران و دوران مستبدی چون ناصرالدین شاه است، و نیز «هوب‌هوب» که همه از آن هستند که او پیش از انقلاب منتشر کرد و تا نمایانده آشنایی او خبر می‌دادند، کتاب‌هایی چون «تاریخ روابط ایران و ممالک متحده امریکا» (۱۳۵۰) و «اتقلاب مشروطه ایران» که در سال ۱۳۷۷ منتشر شد از مهم‌ترین آثار او بعد از انقلاب هستند. دکتر ملک در ۲۲ تیرماه دار فانی را وداع گفت. روحش شاد.